

« تا چه با پهناست این دریای عقل ! »

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

« تا چه با پهناست این دریای عقل ! »

مهدی سیاح زاده

مولوی در داستان نخجیران و شیر اشاره ای می کند به عقل و

این که :

تا چه عالم هاست در سودای عقل

تا چه با پهناست این دریای عقل

۱۱۰۹/۱

در باره عقل در یکی از مقاله های این سایت تحت

عنوان «عقل از دیدگاه مولانا» به تفصیل سخن گفته شده. آنجا

گفتیم که از دید مولانا:

عقل، دو عقل است: اول مکسبی

که در آموزی چو در مکتب صبی ...

عقل دیگر بخشش یزدان بود

چشمه ی آن در میان جان بود

۱۹۶۰/۴

نام عقلی که در کودکی (صبی) به ما آموخته اند را
«عقل جزوی» گذارده و عقل دیگر که «بخشش یزدان بود» را
«عقل کلی» نام نهاده است.

آن جا درباره ی عقل جزوی و عقل کلی سخن
گفتیم و توضیح دادیم که عقل «حکم» اندیشه است. یعنی این
طور نیست که نیرویی، قدرتی در درون ما بطور مستقل کار
می کند به نام عقل. اگر امتیازی برای عقل داده شود، باید به
اندیشه ی انسانی داده شود. مولوی این عقل انسانی را ناقص
می داند. و گفتیم که مولانا همه ناهنجاری های رفتار انسانی
را ناشی از همین «عقل جزوی» می داند.

اما مقصود مولوی از این عقل که «دریای با پهناست»
همین مفهوم ما از عقل نیست. اگر مولوی به عقلی اعتقاد دارد،
همان «عقل آدمی» است که در درون ما جریان دارد. این عقل
نیز از اندیشه ی آدم درون ما ناشی می شود. بنابراین، اینجا
وقتی مولوی از عقل حرف می زند، همان عقل آدمی است

که پیوسته به عقل الهی است. این است که عقل را به «دریای با پهنا» تشبیه کرده است: «تا چه با پهناست این دریای عقل»
وقتی عقل آدمی ما (نه عقل انسانی) مانند دریاست، پس صورت ما، چگونه است. در این دریای با پهنا، ما به عنوان انسان، کجا هستیم؟ مولوی می گوید: ما (صورت ما) در این دریای شیرین و گوارا (بحر عذاب) مانند کاسه ای هستیم که روی آب حرکت می کند. (می دود):

صورت ما اندرین بحر عذاب

می دود چون کاسه ها بر روی آب

۱۱۱۰/۱

ما مانند آن کاسه روی دریا هستیم. این «ما» کیست؟
این قدر می گوئیم «من»، «من». این «من» کیست که این همه ما را به خود مشغول داشته است و همه ی زندگی، تلاش، کوشش، تدبیر و مکر و ریا و شگرد های زندگی ما، برای بقای اوست؟ به راستی این موجود کیست؟ چرا همه دنبال این هستند؟ چرا همه درد این «من» را دارند؟

جایی دیگر در همین وب سایت و در همین زمینه «من» به تفصیل سخن گفته ایم. فقط برای یادآوری می گوئیم

که این «من» همان اندیشه ی ما است. ما چیزی نیستیم جز همان اندیشه ی انسانی ما. همان اندیشه ای که از اندیشه ی حیوان در یک جهش تکاملی جدا شد و جسم عوض کرد و انسان شد. وقتی می گوید صورت «ما»، یعنی همین اندیشه ی انسانی ما. همان که از این صورت استفاده می کند تا به کمال برسد.

پس وقتی مولوی می گوید: صورت ما مانند کاسه ای است که روی دریا ی عقل (روح = آدم) شناور است، در واقع می خواهد بگوید که اندیشه ی انسانی ما، (یا حوای درون ما)، هنوز با دریا، یعنی با آدم درون ما یکی نشده است. هنوز جدای از دریاست، هنوز شناور است. هنوز در این دریا غرق نشده است. تا هنگامی که درون این کاسه یا طشت، خالی است، تا هنگامی که از آب این دریا (آدم)، درون ما مالا مال از او نشده، هنوز بر سر دریا هستیم و به قول مولوی «می دویم» اما وقتی پر از آن آب دریا شدیم، وقتی همه ویژگی های آدم درون را به خود گرفتیم، آن وقت است که در این دریا غرق می شویم. با دریا یکی می شویم. در دریا فنا می شویم.

« تا چه با پهناست این دریای عقل ! »

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

صورت ما اندرین بحر عذاب
می دود چون کاسه ها بر روی آب
تا نشد پُر بر سر دریا چو طشت
چون که پُر شد طشت، در وی غرق گشت
۱۱۱۰/۱

جهان معنی و عالم غیب (عقل کل) پنهان است و
جهان مادی ما که عالم صورت است، ظاهر و عیان است. این
جهان ما، مانند موج و یا نمی از آن دریای بیکران جهان غیب
است. (موج اصل دریا نیست، صورت دریاست)

عقل، پنهان است و ظاهر عالمی
صورت ما موج و، یا از وی نمی
۱۱۱۲/۱

ما اگر بخواهیم با هر وسیله ی دنیوی به آن دریا
پیوندیم، دریا آن را رد می کند و دور می اندازد.

هرچه صورت می وسیلت سازدش
زان وسیلت بحر، دور اندازدش
۱۱۱۳/۱

وقتی در باره ی عالم معنی حرف می زنیم به نظر می آید از یک عالم دور و دست نیافتنی داریم صحبت می کنیم. در حالیکه این طور نیست. نماد آن عالم، یعنی آدم در ما است، در لحظه لحظه ی زندگی با ما است. و در حقیقت در «معیت» ما است. در باب این مفهوم معیت در مقاله ای دیگر به همین نام سخن گفته ایم.
